



منبع عکس: ihsed.Shirazu

گفت‌و‌گوبا **دکتر سیدمحمد رضاتقوی** (استاد دانشگاه شیراز)

غفلت نظام نخبگانی از علم دینی

دستیابی به علم دینی نیازمند حرکت ملی است

◀ | **سیدحسین اعظمی**

سیدمحمد مهدی میرباقری و...

سال‌هاست که بحث «تولید علوم انسانی اسلامی» در جهان اسلام و ویژه در کشور ما مطرح است و همان‌طور که طرفداران بسیاری دارد منتقدان سرسختی هم در اردوگاه مخالف دارد که مدعی می‌شوند اساساً علم قابل تقسیم به اسلامی و غیراسلامی نیست! و معتقدند به همین دلیل است که در این زمینه تا کنون نتوانسته‌ایم به تولیدات فکری درخور توجهی برسیم. برای بررسی این مباحث با دکتر سیدمحمد رضا تقوی، استاد دانشگاه شیراز و عضو پژوهشکده تحول و ارتقای علوم‌انسانی و اجتماعی این دانشگاه و نویسنده کتاب «الگوی علوم انسانی اسلامی؛ چهارچوب نظری و مدل عملیاتی» به گفت‌وگو نشستیم. تقوی معتقد است: «به دو طریق عمده می‌توان به علوم‌انسانی اسلامی دست یافت: نخست آنکه به‌صورت مدل‌مند و براساس یک منطق و روشگان به دال دینی مراجعه و نظریه‌پردازی صورت پذیرد و سپس این نظریه‌ها به نحوی راستی‌آزمایی شوند. روش دوم، مراجعه به دال دینی و تلاش برای دریافت و استخراج یک منطق قابل دفاع برای مطالعه پدیده‌های انسانی است.» او در پاسخ به منتقدان که مدعی می‌شوند در زمینه علوم انسانی اسلامی تولیدی نداشته‌ایم به متفکران و آثاری اشاره می‌کند که در همین راستا قرار گرفته‌اند از جمله تبیین عقل و فطرت: آیت‌الله جوادی آملی، مبادی فلسفه: آیت‌الله مصباح، نقد دانش فقه و دستگاه‌واره‌ای دیدن علم دینی: آیت‌الله رشاد، فقه تربیتی: آیت‌الله اعرافی، تبیین فلسفه مطلوب و فلسفه اسلامی و ضرورت تحول در علوم انسانی: حضرت آیت‌الله‌العظمی خامنه‌ای، تبیین فرهنگ غرب و طرح منطق عام یا فرانگر: آیت‌الله سیدمحمد مهدی میرباقری و...

■ **جناب دکتر تقوی، مخالفان علوم انسانی اسلامی، انتقادهایی به کارهایی که در این مدت خصوصاً بعد از انقلاب اسلامی انجام شده، دارند مدعی‌اند در این مدت کار چندانی انجام نشده و دستاوردی حاصل نشده است، پاسخ شما به این انتقادات چیست؟**

همانطور که گفتید مخالفان علوم انسانی اسلامی، چنین می‌پندارند. بنده تصور این است که این افراد با اصل تحول غوم انسانی مخالف‌اند. بنابراین پرداختن و پاسخ گفتن به ابهامات آنان و طرح مجدد این ابهامات کمکی به پیشبرد علوم انسانی اسلامی نمی‌کند، بلکه حتی ممکن است شبهات را هم دامن بزند.

سؤال شما دووجه دارد؛ یکی اینکه در این عرصه کارهای کمی صورت گرفته که

باید بیشتر شود، دیگر اینکه نباید کاری شود، در اینجا به وجه نخست باید پاسخ گفت؛ چون از کم‌کاری و نتیجه حذقلی آن معترض‌اند. در پاسخ باید گفت که علت اصلی به غفلت نظام نخبگانی جامعه علوم انسانی و جدایی حوزه و دانشگاه، با وجود هشدارهای حضرت امام خمینی(ره) و مقام معظم رهبری(حفظه الله) برمی‌گردد.

همچنین کارهایی که انجام شده است انعکاس مناسب نیافته است به‌عنوان

فرهنگ غرب و طرح منطق عام یا فرانگر: آیت‌الله سیدمحمد مهدی میرباقری، توجه به تأثیر عوامل مختلف در تولید علم: حجت‌الاسلام واسطی، اعتباریات: علامه طباطبایی، معرفت نفس: علامه حسن زاده آملی، نقد علم کلام و طرح الهیات نوین: حجت‌الاسلام محمدتقی سبحانی، تحلیل تفاوت دانش کلام در حوزه نجف و قم با تأکید بر اراده انسان: آیت‌الله محسن اراکی، فلسفه مضاف بر علوم و فلسفه مضاف بر امور و کارکردهای عقل: آیت‌الله رشاد و موارد بسیار دیگر.

از همینجا هم یکبار دیگر نقبی به پرشش نخست شما می‌زنم برای کسانی که می‌گویند تاکنون کاری نشده است، علت آن است که برداشت این افراد از کار در زمینه علوم انسانی، به‌دست دادن فرمول‌هایی برای محاسبه رفتار ظاهری فرد است، اما نکته اینجااست که این محاسبه اگر بخواهد دقیق باشد نیازمند احصای موارد بسیاری است که طرح آنها نیازمند یک مقاله مفصل است.

■ **یکی از کتاب‌های مهم در عرصه علوم انسانی اسلامی کتاب «الگوی انسانی اسلامی؛ چهارچوب نظری و مدل عملیاتی» شماست که یکی دو سال پیش منتشر شده است، در این کتاب به‌صورت جدی وارد نظریه‌پردازی در حوزه علوم انسانی اسلامی خصوصاً روانشناسی اسلامی که تخصص شماست شدید. به نظر می‌رسد که در بعضی از علوم مانند اقتصاد، روانشناسی، سیاست و... دستمان از بقیه رشته‌ها پرتز است، چون منابع (قرآن و روایت) بیشتری در این عرصه داریم؟**

بله، در برخی رشته‌ها داده‌های بیشتری وجود دارد. ان شاءالله بزودی کتاب دوم بنده در زمینه علوم انسانی رونمایی خواهد شد. عنوان این کتاب (تحول در علوم انسانی: حرکت از ضرورت و مبادی به سمت منطق و روش‌شناسی، مورد مثال روان‌شناسی اسلامی) است. تجارب بنده نشان می‌دهد که به دو طریق عمده می‌توان به علوم انسانی اسلامی دست یافت: نخست آنکه به‌صورت مدل‌مند و براساس یک منطق و روشگان به دال دینی مراجعه و نظریه‌پردازی صورت پذیرد و سپس این نظریه‌ها به نحوی راستی‌آزمایی شوند. این

کار در ابتدا غیرممکن است چون اغلب روش‌شناسی و منطقی از قبل وجود ندارد. روش دوم، مراجعه به دال دینی و تلاش برای دریافت و استخراج یک منطق قابل دفاع برای مطالعه پدیده‌های انسانی است. بدون منطق و مدل نمی‌توان به تولید علم مبادرت ورزید. بنده در این کتاب از روش دوم در حد بضاعت خود استفاده کرده‌ام. علت اینکه در بسیاری از گفتارهای کتاب مستندات فراوان از نص آورده شده است به همین دلیل است. البته واقفم به اینکه بسیاری از این دریافت‌ها یکبار دیگر باید با «روش اجتهادی» مورد استفسار قرار گیرد، البته از طریق نظام‌مند ساختن فقه یا رفتن به سوی فقه کلان یا فقه سرپرستی، که در تخصص علمای حوزوی است، این مهم، اساسی‌تر تأمین خواهد شد.

■ **چرا در زمینه علوم تجربی نمی‌توان مدعی «علم تجربی دینی» بود اما در زمینه علوم انسانی می‌توانیم مدعی باشیم؛ با وجود اینکه اگر بگوییم جهان بینی ما یا جهان بینی غربی‌ها متفاوت است، در زمینه علوم تجربی هم اینچنین است، برخی از آنها خالقی برای جهان یا ربی برای جهان قائل نیستند؟!**

همان‌طور که اشاره کردید در زمینه‌های علوم تجربی ما نیز مدعی «علوم تجربی دینی» هستیم؛ زیرا جهان بینی ما با جهان بینی غربی‌ها متفاوت است و این تفاوت از بالاترین سطح یعنی گرایش‌ها و پیش‌ها تا دانش‌ها ادامه پیدا خواهد کرد. تفاوت عمده علوم انسانی با علوم تجربی در محتوای آن علم است و در روش از یک قواعد مشترک پیروی می‌نماید. قواعد مشترک آن عبارت است از: ۱. تعریف از علم ۲. چگونگی تولید معادله علمی ۳. چگونگی جریان تحقق معادله علمی و موارد دیگری از این قبیل. به‌عنوان مثال در بررسی همه موضوعات علمی باید یک نگاه به جهت حاکم یا فرهنگ دینی و یک نگاه به عقلانیت و هماهنگی روابط و ساختارها و یک نگاه نیز به تجربه و آثار آن داشته باشیم. در شکل‌گیری معادله علمی این سه گانه «وحی» و «عقل» و «تجربه» در همه امور علمی باید حضور داشته باشند؛ اگر موضوعی علم‌شناسانی انسان باشد باید در ابتدا نگاه اعتقادات دین را در مورد انسان ملاحظه کرد و سپس به مطالعه ارتباطات و ایجاد عقلانی انسان پرداخت و پس از آن، آثار تجربی آن را ملاحظه کرد. نتیجه نهایی که هم بُعد دینی ملاحظه شده باشد و هم عقلانیت به کار گرفته شده باشد و هم آثار تجربی آن در مرحله کارکرد و تجربه مطالعه شده باشد، «علم دینی» را به ما خواهد داد. بنابراین علوم انسانی هم جدا از تجربه و بررسی آثار تجربی آن قابل ملاحظه نیست.

علم انسانی صرفاً آن «معلوم» نیست که از دل روایات و آیات شریفه به‌دست می‌آید بلکه کارکردها و آثار تحقیقی و تجربی آن نیز بخشی از آن علم خواهد بود وگرنه نمی‌توان به آن اطلاق «علم» کرد. مثال دوم در علوم تجربی، علم فیزیک است. یک بخش حاکم آن که مربوط به جهت‌گیری علم فیزیک است حتماً باید از منابع دینی استخراج شود و به شیوه اجتهادی باید آن را استنباط و سپس بر اساس آن مدل، مدل‌سازی کرد و پس از آن مدل را به‌صورت تجربی آزمون کرد تا بتواند به‌صورت معادله علمی در موضوع فیزیک قابل ارائه شود. بنابراین همان‌طور که در معادله علوم انسانی ما ملزم به استنباط «فقه انسان» هستیم در فیزیک نیز باید «فقه فیزیک» را به‌صورت استنباطی از منابع دینی به‌دست آورده و سپس بر اساس آن مدل‌سازی کنیم. با مطالعه مختصر در منابع دینی روشن و واضح است که نگاه دین و مکتب اسلام به آفرینش و کیهان و روابط بین آنها کاملاً با نگاه فیزیکدانان غرب متفاوت است، بنابراین با این پیش‌فرض نمی‌توان به معادله مشترک در قواعد علمی فیزیک رسید. عین همین معنا در سایر علوم وجود دارد یعنی باید برای تولید هر علم ابتدا «نگاه دین» را به آن علم، جست‌وجو کرد و سپس براساس آن پیش‌فرض‌ها، به تولید مدل پرداخت و سپس آن را در آزمون تجربی وارد کرد تا بتوان میزان کارکرد فرضیه علمی را اندازه‌گیری نمود.

■ **تولید علوم انسانی - اسلامی در رشته‌های مختلف نیازمند چه بستر و زمینه‌هایی است؟ چه موانع و چالش‌هایی پیش‌روی تولید علوم انسانی - اسلامی وجود دارد؟**

دستیابی به «علم دینی» نیازمند «حرکت ملی» است. نقش اصلی در این حرکت برعهده شورای عالی انقلاب

■ **شنبه ۹ بهمن ۱۴۰۰**

■ **سال بیست و هشتم**

■ **شماره ۷۸۳۶**

اقتصاد در مکتب توحید

■ **آیت‌الله احمد بهشتی**

■ **انتشارات مؤسسه بوستان کتاب**

پرشش بنیادین در این کتاب این است که کدامیک از نظام‌های اقتصادی موجود توانسته‌اند «عدالت

مطلوب» را برای بشر فراهم کنند و فاصله‌های عمیق

طبقاتی را از میان ببرند و

بهشت عدالت اقتصادی را

محقق سازند.

نویسنده با معرفی کاپیتالیسم، سوسیالیسم و کمونیسم نشان می‌دهد که این کلان‌توری‌ها به تحقق این وعده نینجامیده‌اند؛ چرا که نه کاپیتالیسم، نظام سرمایه‌داری محض است و نه سوسیالیسم نظام اشتراکی خالص. بنابراین آنچه در دنیای امروز به این دو نام وجود دارد، آمیزه‌ای

است از کاپیتالیسم و سوسیالیسم.

نگارنده چنین استدلال آورده است که نه افراط در مالکیت فرد کارساز است، نه افراط در مالکیت عمومی دولتی یا عمومی و این دوری از افراط و روی آوردن به اعتدال در امر اقتصادی، ویژگی راستین اقتصادی است که از آموزه‌های اسلام بهره‌مند است.

او «مالکیت در نظام اقتصادی اسلام» را چنین تبیین می‌کند: «در نظام اقتصادی اسلام، گرایشی به سوی هیچ‌یک از قطب‌های اشتراکی و سرمایه‌داری وجود ندارد. اسلام با سیستم قاطع اقتصادی خود، هم سرمایه‌داری مطلق را از آغاز محکوم ساخته و هم اشتراکی مطلق را. اسلام در مسأله مالکیت، طرفدار مالکیت مختلط است؛ یعنی هم مالکیت فردی را در اجتماع می‌پذیرید، هم مالکیت اشتراکی و هم مالکیت دولتی را. اسلام می‌خواهد بگوید هم مالکیت خصوصی لازم و ضروری است و هم مالکیت عمومی دولتی. علت اینکه نظام‌های پوشالی سوسیالیستی و سرمایه‌داری دوام داشته‌اند، این است که عملاً به نظام مالکیت مختلف اسلامی تن داده‌اند. آنان هر چند هنوز اسلام را به‌عنوان یک ایدئولوژی مثبت و سازنده و سعادت بخش پذیرفته‌اند، اما به حکم ناچاری و برای ادامه حیات خود به قانون مالکیت مختلف آن تن در داده‌اند.»

«بایگام مستقل مکتب اقتصادی اسلام» از مباحث اصلی این کتاب است که در این بخش مالکیت در نظام کاپیتالیسم، نظام سوسیالیسم و نظام اقتصادی اسلام (فردی، عمومی و دولتی) تبیین شده است. سپس مطلبی تحت عنوان «جامعه بی طبقه» بیان شده با این پرسش محوری که «آیا انسان حاکم بهتر است یا انسان محکوم» و سپس به «نقد مارکسیسم در مقام عمل» اشاره می‌شود.

علاوه بر این، در این اثر تفاوت میان «مکتب» و «علم» مورد بحث قرار می‌گیرد و قلمرو «مکتب اقتصادی» و «علم اقتصاد» تشریح می‌شود و پس از بیان نمونه‌هایی از قلمرو مکتب و قلمرو علم به رابطه علم و مکتب پرداخته می‌شود و در ادامه حلیت و حرمت در مکتب اقتصادی اسلام مورد مذاقه قرار می‌گیرد.

چالش رواقی

■ **راهنمای فلسفی برای دستیابی به استقامت، آرامش و انعطاف‌پذیری بیشتر**

■ **نویسنده: ویلیام اروین**

■ **مترجم: محمد یوسفی**

■ **انتشارات ققنوس**

این کتاب همان‌طور که از

نامش هویدا است متمرکز

بر «فلسفه رواقی» است.

که ریشه در یونان باستان

دارد و امروزه به یکی از

فلسفه‌های پرطرفدار بدل

شده است. علت اقبال

گسترده در سطح جهانی

به این نوع فلسفه، سادگی،

عمق و کاربردی بودن آن

جالب است بدانید بسیاری

از کتاب‌های روان‌شناسی از

ایده‌های رواقی‌گری بهره می‌برند. در طول ۱۸۰۰ سال

اخیر این شاخه از فلسفه، فراگیری اندکی داشت و تنها کسانی به سراغ آن می‌رفتند که به‌دنبال یک فلسفه

کاربردی برای زندگی بودند.

دکتر ویلیام اروین، متخصص پرآوازه‌ای در فلسفه رواقی است. او این اثر را با هدف یافتن راهی عملی برای کاهش رنج زندگی و رسیدن به زندگی بهتر نگاشته است. او در کتاب سعی می‌کند که به مخاطبش پیاموزد چگونه نگاهش را به مشکلات تغییر دهد. از همین رو، زیرعنوان کتابش را چنین برمی‌گزیند: «راهنمای فلسفی برای دستیابی به استقامت، آرامش و انعطاف‌پذیری بیشتر.» کتاب سابق او، با عنوان «فلسفه‌ای برای زندگی» شهرت جهانی دارد.

کتاب حاضر مشتمل بر ۱۵ فصل است که در ۴ بخش سامان یافته‌اند: «مواجهه با چالش‌های زندگی»، «روان‌شناسی مشکلات»، «آزمون‌های رواقی» و «زیستن به شیوه رواقی».

مؤلف در این اثر تأملات رواقیان را محدود به جنبه‌های فردی و حوزه خصوصی نکرده است و بُعد اجتماعی و حوزه عمومی فلسفه رواقی را هم مدنظر داشته است.

